

## «سخنی درباره لوح ملا عبدالرزاق»

یکی از الواح نازله از قلم حضرت بهاء الله در دوره اقامت در شهر ادرنه (ارض سر) در سال های ۱۲۸۰ تا ۱۲۸۵ هـ. ق. برابر با ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸ میلادی، لوحی است مصدر به «بسم الله الاقدس الاعظم الاعلی» و با مطلع: «مکتوب آن جناب به منظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حب مالک اسماء و صفات متضوع»، که درسی و چهار صفحه به خط مشکین قلم در مجموعه «اقتدارات» چاپ هندوستان مندرج است.

این لوح مبارک به اعزاز یکی از مؤمنین اهل قزوین موسوم به ملا عبدالرزاق و در پاسخ به پرسش های مطروحه در عریضه اوست. مکان صدور این لوح چنان که در متن آن آمده است ارض سر یعنی ادرنه است، آن جا که می فرماید: «قسم به نقطه اولیه که طلعت احدیه از احزان وارده و سد سبل به اغوای انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیه مستوره عالیه مرتفعه ممنوع شده و به شانی بلایا وارد که احدی جز حق محصی آن نه و ارض سر سرراً در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا ربک العزیز الوهاب». (اقتدارات ص ۷۴) زمان نزول این لوح بین سالهای ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۶ هـ. ق. (۱۸۶۵ تا ۱۸۶۸ میلادی) و چنان که در متن لوح بدان اشارت رفته بعد از نزول «کتاب بدیع» بوده است: «فَاعْلَمُ بَانَ الْفَرْقِ بَيْنَ الْاِسْمَيْنِ مَا يُرَى بَيْنَ الْاَعْظَمِ وَالْعَظِيمِ. وَ هَذَا مَا بَيْنَهُ مَحْبُوبِي مِنْ قَبْلُ وَ اِنَّا ذَكَرْنَاهُ فِي كِتَابِ بَدِيعٍ». (اقتدارات ص ۶۱)

حضرت بهاء الله در یکی از الواح به امضای خادم درباره «کتاب بدیع» چنین می فرماید: «کتاب بدیع که از لسان یکی از احبب از مصدر وحی نازل شده، کتابی است که در ادرنه جواب از اعتراضات میرزا مهدی ازلی به عنوان آقا محمد علی اصفهانی صدور یافت». (اسرار الآثار جلد دوم ص ۳۲)

و نیز حضرت ولی امر الله در کتاب "قرن بدیع" در فصل ادرنه در این باره چنین می فرماید: «یکی دیگر از آثار مهمه بدیعه کتاب بدیع است که در ردّ مفتریات و اعتراضات میرزا مهدی رشتی(\*) و رفع شبهات اهل بیان نازل شده و به منزله کتاب ایقان است که در اثبات حقایق امر حضرت باب از قلم اعلی صادر گردیده».

باری، ملا عبدالرزاق فرزند آخوند ملا عبد الرحیم قزوینی بود و جناب شیخ کاظم سمندر در کتاب «تاریخ سمندر» درباره این پدر و پسر چنین آورده است: «و از جمله علمای محترم جناب آقاخوند ملا عبدالرحیم قزوینی ملا باشی حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم بودند که بعد از مجاهدات و مذاکرات و زیارت کلمات و آیات از امر نقطه بیان جل ذکره اطمینان حاصل نموده به ذکر ذکر الله و تبلیغ امر الله مشغول بودند و در وقتی هم از ازل سؤالاتی نموده و جواب هایی نامعقول شنیده بودند تا اعلان امر الله شده کره آخری

---

\* - توضیح آن که میرزا مهدی رشتی یا گیلانی در اصفهان با آقا محمد علی تنباکو فروش اصفهانی معاشر شد و بعد در طهران به آئین حضرت باب گروید و سپس در اسلامبول رحل اقامت افکند و به میرزا یحیی ازل پیوست و در آن جا از سوی حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله سفیر ایران در اسلامبول قاضی شیعان ایرانی گردید. نامبرده در سال ۱۲۸۳ هـ. ق. (۱۸۶۵ میلادی) نامه ای اعتراض آمیز و شبهه انگیز و انباشته از تهمت و افترا نسبت به حضرت بهاء الله و دعوی ایشان نگاشت و برای آقا محمد علی تنباکو

فروش اصفهانی از خادمان آن حضرت در آن زمان در ادرنه فرستاد و حضرت بهاء الله کتاب بدیع را در پاسخ به مطالب مندرج در نامه او به اسم آقا محمد علی تنباکو فروش، نازل فرمود.

این شخص با تقوی به کمال تدقیق رسیدگی و تحقیق نموده با نهایت اقتدار در امر الله ثابت و راسخ شده به تبلیغ و خدمت و تألیف و محبت قیام نمودند و در قریه کین ابتدا ایشان تخم محبت الله و ایمان کاشتند و پسرهای متعدّد داشتند، اعلم و اکمل و افضل آن ها مرحوم مبرور آخوند ملاً عبدالرزاق علیه رضوان الله بود که مسائل فرق بین قائم و قیوم و بقای تشخص و تعین و شعور در ارواح انسان بعد از صعود و ابتدای ایجاد عالم را از جمال قدم سؤال نمود و جواب مفصل نازل و در بعضی کتب مطبوعه مندرج است. هر دو در قزوین صعود نمودند علیهما رحمة الله و غفرانه». (صص ۲۳۱ و ۲۳۲).

باری، پرسش های چهارگانه ملاً عبدالرزاق از حضرت بهاء الله در عریضه تقدیمی از این قرار است:  
پرسش اول، در فرق قائم و قیوم؟

پرسش دوم، بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری.....، آیا همین تعین و تشخص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است، بعد از موت هم باقی است یا زائل می شود؟

پرسش سوم، از چگونگی خلق؟

پرسش چهارم، چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن از مننه در کتب تواریخ نیست؟

حضرت بهاء الله در این لوح مبارک پیش از آن که به سؤالات ملاً عبدالرزاق جواب عنایت فرماید، در مقدمه و پیش گفتار، به چگونگی افکار و آراء و اقوال و اعمال اهل بیان اشارت می نماید و یاد آور می شود که با همه آن سفارش ها و توصیه ها و نصایح و اندرزهای حضرت نقطه اولی در کتب و آثار درباره موعود بیان، «من یظهره الله»، اهل بیان چه برداشت و استنباط نادرست و بی مایه و چه عکس العمل و واکنش مخالف و ستیزه جویانه به هنگام ظهور او از خود ظاهر و آشکار ساخته اند! و از جمله چنین می فرماید: «فوالذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه می نماید. نظر به استحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر منزلش وارد آورده اند آن چه را که هیچ ملّتی به مظاهر الهیه وارد نیاورده...» (اقتدارات ص ۴۹).

حضرت بهاء الله پس از بیان یک مقدمه روشنگرانه و پند آموزنده به اهل بیان، به یک یک پرسش های چهارگانه ملاً عبدالرزاق پاسخ می فرماید.

## «نگاهی به مضامین لوح عبد الرزاق»

لوح عبد الرزاق را می توان در دو بخش جداگانه به شرح زیر مورد بررسی و مطالعه قرار داد:

بخش اول زیر عنوان: «درباره پیش گفتار لوح عبد الرزاق»

بخش دوم زیر عنوان: «درباره پاسخ به پرسشهای عبد الرزاق»

### بخش اول: «درباره پیش گفتار لوح عبد الرزاق»

حضرت بهاء الله چنان که در مقدمه این مقاله گفته آمد، پیش از آن که به پرسش های مطروحه پاسخ دهند در ضمن هفده صفحه از سی و چهار صفحه این لوح درباره پندار و گفتار و کردار اهل بیان و هم چنین در نصیحت و هدایت آنان و نیز در توجیه و توضیح برخی از بشارات و اشارات و حقایق مندرج در آثار و نوشته های حضرت نقطه اولی درباره ظهور موعود بیان و عظمت شأن و مقام او و سرانجام در اثبات حقایق و راستی ظهورشان به عنوان ظهور «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ»، مطالبی بیان می فرمایند که ما در این جا در نه موضوع بطور اختصار و کوتاه به شرح آن می پردازیم:

**موضوع اول:** در این که اهل بیان مقصود از ظهور و رسالت نقطه اولی را درک نکرده اند. اگر مقصود را بیان توحید و یگانگی ذات الهی دانند، این مطلب تازه ای نبوده است، زیرا همه مظاهر مقدسه حکایت از این اصل و حقیقت نموده اند. چنان چه مقصود را نزول حدود و احکام ظاهره شناسند، این نیز موضوع جدیدی نبوده است، از آن جایی که همه پیامبران در گذشته ایام از سوی حضرت پروردگار کم و بیش مأمور به انجام این امر و اجرای این وظیفه بوده اند. بلکه همه هدف و مقصود از ظهور حضرت نقطه اولی و نزول کتاب بیان و آیات نازل در آن، بشارت به ظهور من یظهره الله و آماده نمودن اهل بیان و اخذ عهد و پیمان وفاداری به او از آنان بوده است و نه جز آن!

حضرت باب در باب هشتم از واحد پنجم کتاب بیان در این باره چنین می فرماید: «قسم به ذات اقدس الهی جل و عز که در یوم ظهور من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آن که هزار مرتبه بیان را تلاوت کند.... و بدان که در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود».

**موضوع دوم:** درباره این که هر چند به واسطه این ظهور اعظم، بیان و آن چه در آن است محقق شده و نام نقطه بیان والا و بلند آوازه گردیده و آثار و نشانه های آن حضرت در خاور و باختر انتشار یافته، با این همه رؤسای اهل بیان بر آنند که بهاء الله بیان را نسخ کرده تا از این رهگذر در قلوب مؤمنان شک و شبهه اندازند و برای اثبات مرجعیت و خداگونه بودن «عجل» یعنی میرزا یحیی تلاش و کوششی نمایند.

توضیح آن که: بنا بر آن چه که در قرآن سوره «طه» آمده است، سامری نام کسی است که در هنگام غیبت حضرت موسی و بودن او در کوه طور، از زر و زیور اسرائیلیان گوساله (عجل) زرینی بساخت و آنان را به جای «یهوه» به عبادت و پرستش آن فراخواند. اما در تورات سفر خروج باب سی و دوم، هارون برادر حضرت موسی را سازنده گوساله زرین نوشته است.

بهر ترتیب در آثار حضرت بهاء الله مقصود از «سامری» سید محمد اصفهانی است که به تحریک و وسوسه و اغوای او «عجل» یعنی میرزا یحیی ازل مدعی جانشینی و وصایت حضرت باب شد و به دشمنی و مخالفت با حضرت بهاء الله قد برافراشت و سرانجام حتی قدم فراتر نهاد و ادعای مظهریت نیز نمود.

افزون بر این با آن که اهل بیان بر این باور و اعتقادند که بالاترین مرتبه عرفان در کتاب بیان مقام توحید است، با این همه هنوز بدان مرحله و جایگاه نرسیده اند که مظاهر مقدسه را یک مظهر دانند و احکامشان را یک حکم شمرند.

حضرت نقطه اولی در کتاب بیان باب دوم از واحد اول چنین می فرماید: «اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور محمد است در رجوع آن و لکن چون ظاهر شده به ظهور الله کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن».

**موضوع سوم:** در این که ظهور مظاهر الهی منوط و وابسته به نسخ احکام و حدود شریعت پیشین نبوده و نیست و چه بسا از پیامبران آمده اند و تأیید حدود و احکام شرایع قبل را نموده و مجری داشته اند. زیرا حکم مظهر قبل همان حکم مظهر بعد است که از پیش وضع گردیده است. از این رو اگر کسی ما بین مظاهر ظهور و احکام الهی فرق و تفاوتی گذارد و فصل و جدایی قائل شود، از مرتبه و مقام توحید بیرون شده است. از این رو است که حضرت نقطه اولی در کتاب بیان باب پانزدهم از واحد اول می فرماید: «در این که حضرت حجت ظاهر شد به آیات و بینات به ظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است».

**موضوع چهارم:** در این که به فرموده حضرت بهاء الله در لوح عبدالرزاق "نسخ و اثبات هر دو در مقرر اقدس واحد بوده و خواهد بود، لوکنتم تعرفون. جمیع امور معلق است به مشیت الهی و اراده آن سلطان حقیقی. چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیت رحمن نازل شود و جمیع عباد را به آن امر فرماید و در آن بعد فسخ آن نازل گردد، لیس لأحد أن يعترض عليه. لأن المراد ما أراد ربکم مالک یوم الميعاد. در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و به آیه بعد نسخ حکم آیه قبل شده. گویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده اند... غفلتشان به مقامی رسیده که آن چه از قبل به آن موقن بودند و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان، حال به همان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض می نمایند." (اقتدارات صص ۴۷ و ۴۸)

توضیح آن که «نسخ» در لغت به معنای: شکستن و «ناسخ» به معنای: شکننده و «منسوخ» به معنای: شکسته شده، آمده است. حکمی از سوی پیامبر اکرم وضع می شد و پس از چندی حکمی دیگر بر پایه اقتضاء و ضرورت، جانشین آن می گردید، حکم اول را منسوخ و حکم دوم را ناسخ می گفتند. به سخن دیگر، ناسخ حکمی است که جایگزین حکم پیشین می شود و منسوخ قاعده و قانونی است که به سبب قانون تازه از درجه نفوذ و اعتبار ساقط می گردد.

در کتاب قرآن از این گونه آیات ناسخ و منسوخ بسیار دیده می شود و پایه و اساس همه آن مدلول آیه یکصد و شش در سوره بقره است که می فرماید: «مَا نُنسخُ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنسخُ نَاتٍ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؟» یعنی: هنگامی که آیه ای را نسخ کنیم و یا آن را ترک نماییم، بهتر از آن یا مانند آن را می آوریم. ای محمد، آیا ندانسته ای که خدا بر همه چیز توانا است؟

در چگونگی و نحوه احکام ناسخ و منسوخ در قرآن چند آیه زیر را شاهد مثال می آوریم:

الف- حکم تغییر قبله مسلمانان از مسجد اقصی در بیت المقدس به مسجد حرام در مکه.

سوره بقره آیه ۱۴۴: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قَبْلَهُ تَرْضِيهَا. فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ...» - یعنی: ای محمد، ما گردش روی ترا از این سو به آن سو بر آسمان می بینیم. اینک ما روی ترا به سوی قبله ای که از آن راضی و خشنود باشی، می گردانیم. پس روی را به سوی مسجد حرام بگردان. و ای مؤمنان، هر جا که باشید، روی هاتان را بدان سو بگردانید.

ب - تغییر و تبدیل احکام مدارا با مخالفان، به جنگ و جدال و کشتار آنان.

سوره کافرون آیه شش: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» - یعنی: دین شما از آن خود و دین من از آن من. سوره بقره آیه ۲۵۶: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» - یعنی: در دین، زور و اجباری نیست. سوره توبه آیه پنج: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» - یعنی: پس از آن که ماه های حرام سپری گردید، هر جا که مشرکین را یافتید، آنان را به قتل رسانید. سوره انفال آیه ۶۵: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ، حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ» - یعنی: ای پیغمبر، مؤمنان را بر جنگ و جدال تشویق و ترغیب نما.

ج - در شرب خمر و قمار بازی.

سوره بقره آیه ۲۱۹: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا...» - یعنی: ای پیغمبر، درباره شراب و قمار از تو سؤال می نمایند. به آنان بگو که در شراب و قمار برای آدمیان هم گناه بزرگی وجود دارد و هم منافع و گناه آن بیشتر از منافع آن است. سوره نساء آیه ۴۳: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» - یعنی: ای مؤمنان، در حال مستی به نماز نپردازید تا دریابید آن چه را که می گوئید. سوره مائده آیه ۹۰: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ... رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» - یعنی: ای مؤمنان، همانا شراب و قمار... زشت و ناپاک است و از اعمال پلید شیطان. پس از آن پرهیزید که شاید رستگار شوید.

باری، اهل بیان با باور و اعتقاد به موضوع ناسخ و منسوخ احکام در قرآن و این که هنوز حکمی به مرحله اجرا در نیامده بود، حکم ناسخ آن وضع می گردید، با این همه، خود زبان به ایراد و اعتراض گشوده اند که هنوز احکام بیان ثابت و به مرحله اجرا و عمل در نیامده، ظهور جدید جائز نمی باشد و احکام تازه محلی از اعراب ندارد! با آن که به تأکید روشن و صریح حضرت باب، کتاب بیان سراسر در بشارت به ظهور من یظهره الله نازل گردیده و اجرای حدود و احکام آن منوط و موقوف به پذیرش و قبول او بوده و حتی آن حضرت منزل بیان پیش از ظهور خود بوده است. چنان که می فرماید: «ملخص این باب آن که مد نظر بیان نیست الا به سوی من یظهره الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنان که منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق ترند به سوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود.» (بیان فارسی - باب سوم از واحد سوم) و نیز می فرماید: «فی آن ما فی البیان تحفه من الله لمن یظهره الله... ملخص این باب آن که آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشئه اخرای او است... و همین قسم آن چه در بیان متکون شود از شئون محبوبه، تحفه است از قبل نقطه بیان به سوی من یظهره الله که ظهور اخرای نقطه بیان باشد و همین عز و فخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را به ذکر انتساب به خود... و هم چنین من یظهره الله قبول نمی فرماید شیئی که منسوب به بیان است الا آن که منسوب به کتاب او شود.» (بیان فارسی - باب نوزدهم از واحد دوم)

حضرت نقطه اولی سفارش به اهل بیان و رعایت جانب احتیاط از سوی آنان را تا به آن جا می رساند که حتی سؤال از من یظهره الله را جائز نمی داند که مبادا سؤالی شود که شایسته شأن و مقام او نباشد و مایه حزن و اندوه او شود. چنان که می فرماید: «ملخص

این باب آن که سؤال عمّن یظهره الله جایز نیست الا از آن چه لایق به او است. زیرا مقام او مقام صرف ظهور است حتّی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر.... ولی از آن چیزهایی که در شأن او نیست سؤال نکرده. مثلاً اگر از کسی که یاقوت می فروشد، سؤال شود از بهای گاه، چقدر محتجب بوده و مردود است». (بیان فارسی - باب سیزدهم از واحد سوم)

اما با این همه، به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبد الرزاق: «در این ظهور اموری ظاهر که از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبیه آن اصغا نگشته و آن چه از بحر اعظم سؤال نموده اند جواب های شافی کافی شنیده اند و اکثری از نفوس آن چه طلبیده اند، به آن فائز شده اند». (اقتدارات ص ۵۱)

**موضوع پنجم:** درباره این که به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبد الرزاق: «در ایامی که این غلام الهی ما بین اعدا به انتشار آثار الله و ارتفاع ذکرش مشغول بود، رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند..... و چون امرالله ظاهر شد بیرون آمده احکامی که کلّ بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته اند» (اقتدارات ص ۵۲)

اشاره حضرت بهاءالله در این بیان به میرزایحیی ازل و چگونگی سلوک و رفتار و روش و گفتار او پس از شهادت حضرت اعلی، در ایران و سپس در عراق است. چنان که حضرت عبدالبهاء در لوح به افتخار حاجی غلامحسین، در این باره چنین می فرماید: «جمیع یار و اغیار حتّی افراد بیانی ها مطلعند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلی احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر به دست و پوست طریقت بر دوش، از مازندران به این وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیرداد و خود در نهایت تقیّه و خفا در مازندران و رشت سیرو گشت می نمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نیز خفياً به لباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک به سلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشیوخ بغداد و سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود. و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش یعنی گچ فروش معروف بود، ابداً ذکر از امر باقی نمانده بود. و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمه الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت حقّ جهانگیر گشت و خوف و خطر نماند، هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی کرد. کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس متظلل در ظلّ انگلیس، تا به حال کجا بودی، یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی، بعد از شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد؟ جز این که به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت، از جمله ملا جعفر در کاشان و سید محمد ملیح در طهران و دیگران و در آخر هر یک توقیع ارسلاوا لنا بکراً مرقوم بود و هیچ یک هم نیز الحمدلله ارسال نمود و در لوح مسطور مرقوم گشت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يَرَاكَ بَيْنَ الْفَيْنِ مِنَ الْحَوْرِيَّاتِ. و هر چه ممکن بود تزئید نساء شد، از شیراز ام احمد از تفریش بدری از مازندران رقیه و از بغداد متعدّد. با وجود این به اینها قناعت نشد، حرم محترمه حضرت اعلی همشیره ملا رجبعلی ام المؤمنین (مراد: فاطمه خانم، حرم منقطع حضرت باب در ایام اصفهان) که به نصّ قاطع حضرت اعلی ازدواج جائز نه، او نیز تصرف شد و بعد از چند روز به حاجی سید محمد بخشیده گشت..... (مجموعه «منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد چهارم - چاپ آلمان ص ۲۱۰ و ۲۱۱)

**موضوع ششم:** درباره این که به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبد الرزاق: «در ظهور تسع که منصوص بیان است، چه می گویند؟..... تازه از ناحیه کذبه قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنه تسع، تسع بعد از ظهور من یظهر است در

مستغاث..... شعورشان به مقامی رسیده که تازه در این ایام یک خبیث مثل خودی را به این اسم اعظم نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد، فلان هم به این اسم نامیده شده....» (اقتدارات ص ۵۲ و ۵۳)

در قسمت اول این مقال اشاره حضرت بهاءالله به گفتار حضرت نقطه اولی در کتاب بیان عربی باب پانزدهم از واحد ششم است که می فرماید: «ثُمَّ فِي سَنَةِ التَّسْعِ كُلِّ خَيْرٍ تُدْرِكُونَ». با این وجود رؤسای اهل بیان در تعبیر و تفسیر این آیه بی پروا گفته اند که مراد حضرت باب از سنه تسع، تسع سنه بعد از ظهور من يُظْهَرُ در سال مستغاث است یعنی نه سال پس از دو هزار و یک سال!

در قسمت دوم این مقال، اشاره حضرت بهاءالله به ادعای مَنْ يُظْهَرُ اللّٰهِي ميرزا يحيى است در ادرنه به هنگام «فصل اكبر» و در پاسخ به ابلاغ رسمی حضرت بهاءالله به او طي سورة امر، به عنوان موعود بيان يعنى مَنْ يُظْهَرُ اللّٰه.

حضرت ولي امرالله در اين باره در كتاب قرن بديع چنين مى فرمايد: «حال موقعى فرا رسيد كه جمال اقدس ابهى مقام مظهرت خويش را كه لساناً و طي الواح و رسائل شتى اظهار فرموده بودند، رسماً به نفسى كه خود را وصي حضرت باب مى دانست ابلاغ و او را از چگونگى رسالت و مأموريت الهى خود آگاه سازند. اين بود كه به ميرزا آقاجان دستور فرمودند سورة جديد النزل «امر» را كه به صراحت متضمن دعاوى حضرت بهاءالله و بيان مقامات مبارك بود، نزد ميرزا يحيى برده براى او قرائت نمايد و جواب صريح و قاطع او را خواستار شود. ميرزا يحيى پس از اصغاء لوح مبارك در خواست نمود يك روز به وي مهلت داده شود تا تفكر و تأمل كرده، نظر قطعى خود را در اين خصوص اعلام نمايد. ولي تنها پاسخى كه بعداً از وي شنيده شد آن بود كه خود نيز چنين داعيه و مقامى را داراست، حتى ساعت و دقيقه اى را كه مدعى بود به موجب امر و اراده الهى، مطلع ظهور مستقلى گرديده، اظهار نمود و لزوم اطاعت و انقياد بلا شرط اهل ارض را از شرق و غرب نسبت به او امر و نواهى خود خاطر نشان ساخت» (چاپ كانادا - ص ۳۲۸ و ۳۲۹)

**موضوع هفتم:** درباره این که به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق «فوالذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه می نماید. نظر به استحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر منزلش وارد آورده اند آن چه را که هیچ ملتی به مظاهر الهیه وارد نیاورده» (اقتدارات ص ۴۹)

در این جا اشاره حضرت بهاءالله از سویی به سفارش ها و توصیه ها و تأکیدات حضرت نقطه اولی به اهل بیان درباره من یظهره الله و رعایت و ملاحظه او است و از سوی دیگر، به مخالفت و دشمنی و لجاج و ستیزه جویی و فتنه و فساد میرزا يحيى و هواداران او است که مایه نوحه و فغان کلمات بیان گردیده است.

حضرت باب در کتاب بیان، باب هشتم از واحد ششم چنين مى فرمايد: «با وجود اين امتناع كه غير از من يظهره الله كسى نتواند مدعى شد اين امر را، فرض شده در بيان كه اگر نفسى ادعا كند و آياتى از او ظاهر گردد، احدى متعرض نگردد او را لعل بر آن شمس حقيقت حزنى وارد نيايد.... حال هم اگر شنويد چنين امرى و يقين نكنيد، تكسب امرى ننموده كه سبب حزن او باشد اگر چه در واقع غير او باشد. اگر چه اين تصوورى است محال ولى همين قدر كه ذكر اسم او گردد بر صاحبان حب او بعيد است كه او را محزون كنند احتراماً لاسمه. زيرا كه امر از دوشق بيرون نيست يا او است و حال آن كه غير از او ممكن نيست كه آيات بر نهج فطرت نازل فرمايد.... و اگر بر فرض امتناع كسى خود را نسبت داد، واگذارند حكم او را با خدا، بر خلق نيست كه حكم بر او نمايند اجلاً

لاسم محبوبهم. و حال آن که چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند... سبب این امر این است لعلّ در یوم ظهور حقّ قدمهای ایشان بر صراط نلغزد».

و نیز می فرماید: «ای اهل بیان، نکرده آن چه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید. اگر آن چه که مؤمن به بیان هستید... و به آن چه بر او هستید، اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده اید و الا لایق ذکر نیستید نزد خداوند. ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر می شود بمثل آن که من ظاهر شدم» (بیان فارسی - باب هفتم از واحد دوم)

**موضوع هشتم:** درباره این که به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق: «امر حقّ به مقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم، هادی ناس شده و به اعراض کمر بسته. اگر اهل بیان به بیانات یحیی و سید محمد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکر نمایند فوالله لیجدن الحقّ و یضعن الباطل...»

در این جا اولاً مراد از «هادی»، حاجی میرزا هادی دولت آبادی از علمای اصفهان و از پیروان حضرت باب است که در اصفهان در منزل امام جمعه آن سامان، میر سید محمد سلطان العلماء، به دیدار آن حضرت فائز شد و مؤمن گردید و میرزا یحیی ازل نیز سالها بعد، او را رئیس وزعیم بابیان در ایران و وصی و جانشین خود، پس از مرگ تعیین کرد و لقب «ودود» را که با «هادی» به حساب ابجدی برابر و مساوی است، یعنی عدد بیست، به او داد. میرزا هادی در سال ۱۳۰۳ ه. ق. (۱۸۸۶ میلادی) به جزیره قبرس رفت و در بندر فاما گوستا (ماغوسا) پایتخت سابق آن با میرزا یحیی ازل دیدار و گفتگو کرد. ناگفته نماند که نامبرده در سال ۱۳۲۶ ه. ق. (۱۹۰۸ میلادی) یعنی حدود چهار سال پیش از میرزا یحیی درگذشت و در نتیجه خلافت و جانشینی اش موضوعاً منتفی گردید. در وقایع شهادت تنی چند از بهائیان در اصفهان و از جمله میرزا اشرف آبادی ای بسال ۱۳۰۶ ه. ق. (۱۸۸۹ میلادی) که به فتوای شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی (و در نزد بهائیان مشهور به ابن ذئب) و فرمان حاکم اصفهان شاهزاده مسعود میرزا ظلّ السلطان فرزند ناصرالدین شاه، نخست به دار آویخته و سپس به آتش کشیده شد، میرزا هادی دولت آبادی چون خود را در مظان اتهام و مخاطره دید، از خوف مال و جان به بالای منبر رفت و در محضر تنی چند از علمای اصفهان از جمله مجتهد نامبرده، به حضرت باب و میرزا یحیی ازل دشنام و ناسزا گفت و زبان به سب و لعن گشود و از آئین بابی بیزاری و تبرّی جست بگونه ای که شیخ مزبور بر مسلمانی او گواهی داد و سرانجام در پناه تقیه و تبرّی و کتمان عقیدت مال و جان سلامت در برد. ناگفته نماند که موضوع تقیه و تبرّی میرزا هادی دولت آبادی به گونه های گوناگون، چه در اصفهان و چه در طهران، چندین بار رخ داد.

در آثار و الواح حضرت بهاءالله درباره میرزا هادی دولت آبادی بارها ذکری به میان آمده است. و از جمله در رساله خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، مجتهد یاد شده، معروف به رساله ابن ذئب صادره در قصر بهجی (عکا) در آغاز سال ۱۳۰۹ ه. ق. (۱۸۹۱ میلادی)، حضرت بهاءالله درباره حالات و روش و رفتار میرزا هادی و سفرش به جزیره قبرس و دیدار با میرزا یحیی ازل، از جمله چنین می فرماید: «حال در میرزا هادی دولت آبادی... تفکر لازم... به مجرد آن که شنید او را بابی گفته اند، اضطراب اخذش نمود به شأنی که وقار و سکون مفقود گشت، بر منابر ارتقا جست و نطق نمود به کلماتی که سزاوار نبود. لزال گلپاره های عالم محض حب ریاست عمل نموده اند آن چه را که سبب و علت گمراهی عباد گشته.. امثال آن نفوس ضعیفه مثل هادی و غیره، امرالله را تبدیل نمودند و نظر به زندگانی دو روزه دنیا عمل کردند و گفتند آن چه را که عین عدل گریست و قلم اعلی نوحه نمود... یا هادی،



نزد اخوی (میرزا یحیی ازل) رفتی و دیدی، حال به ساحت مظلوم توجه نما، شاید نفحات وحی و فوحات الهام ترا تأیید نماید و به مقصود فائز گرداند». (ص ۶۴ مؤسسه ملی مطبوعات امری - سنه ۱۱۹ بدیع)

و ثانیاً در این گفتار مراد از یحیی، میرزا یحیی ازل است. او برادر ناتنی و از حضرت بهاء الله سیزده سال کوچکتر بود. میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ نوری، پدر حضرت بهاء الله شش و به روایتی هفت همسر و پانزده فرزند، ده پسر و پنج دختر داشت و میرزا یحیی تنها فرزند او از همسر صیغه او بنام کوچک خانم کرمانشاهی و به روایتی بروجردی، بود.

میرزا یحیی در سال ۱۲۴۷ هـ. ق. (۱۸۳۱ میلادی) در طهران زاده شد. کوچک خانم به هنگام تولد میرزا یحیی و میرزا بزرگ نوری در هشت سالگی او درگذشتند و از این رو حضرت بهاء الله، سرپرستی و مراقبت و تعلیم و تربیت او را عهده دار شدند. حضرت بهاء الله در لوح سلمان نازله در ادرنه در این باره چنین می فرماید: "ای سلمان، بلا یایم علی الظاهر از قبل و بعد بوده، منحصر به این ایام مدان. نفسی را که در شهور و سنین به ید رحمت تربیت فرمودم بر قتل قیام نمود." (مجموعه الواح حضرت بهاء الله، چاپ مصر، ص ۱۳۱)

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس میرزا یحیی را با همه طغیان و عصیان و دشمنی و نفاق و نافرمانی و عناد در سالیان دراز، مشفقانه به رجوع و بازگشت به دامان امر بدین گونه دعوت می فرماید: «یا مطلع الاعراض، دع الإغماض ثم انطق بالحق بین الخلق. تالله قد جرت دموعی علی حدودی بما أراک مقبلاً الی هواک و معرضاً عمّن خلقتک و سواک. اذکر فضل مولاک إذ ربیناک فی اللیالی و الاّیام لخدمة الامراتق الله و کن من التائبین. هبنی اشتبه علی الناس أمرک، هل یشبهه علی نفسک؟ خف عن الله ثم اذکر إذ کنت قائماً لدى العرش و کتبت ما ألقیناک من آیات الله المهیمن المقتدر القدير. إیاک أن تمنعک الحمیة عن شطر الأحدیة، توجه إلیه و لا تخف من أعمالک إته یغفر من یشاء بفضل من عنده لا إله إلا هو الغفور الکریم. إتما ننصحک لوجه الله، إن أقبلت فلنفسک و إن أعرضت إن ربک غنی عنک و عن الذین اتبعوک بوهم مبین».

(مضمون بیان به فارسی: ای مطلع اعراض، چشم پوشی را واگذار و در میانه خلق به حق و راستی گویا شو. سوگند به خداوند که سرشک بر گونه هایم ریخته است از این که می بینم به سوی نفس و هوی روی آورده ای و از خالق و آفریدگارت روی بر تافته ای. بیاد آر فضل و عنایت مولایت را هنگامی که شب و روز ترا برای خدمت به امرش تربیت می نمودیم از خدا بترس و به سویش بازگرد. گیرم که چگونگی امرت بر مردمان مشتبه شده باشد، آیا بر خودت نیز مشتبه و پوشیده است؟ از خدا بترس و یاد آور هنگامی را که در نزد ما می ایستادی و ما آیات الهی را بر تو می خواندیم و تو آن را می نگاشتی. مبادا غرور و خودخواهی ترا از درگاه الهی باز دارد، به سوی او روی آر و از کرده های خویش بیمناک مباش، زیرا خداوند از فضل و بخشایش خویش گناهان کسی را که بخوهد، می بخشاید. ما ترا به خاطر خدا پند و اندرز می دهیم، اگر روی آوری، به سود خود کرده ای و چنان چه روی بگردانی، پروردگارت، از تو و از آنان که به وهم و گمان ترا پیروی کرده اند، مستغنی و بی نیاز است.)

باری، در این مقاله در موضوع پنجم و ششم چنان که آمد و هم چنین در موضوع نهم که خواهد آمد، درباره مسئله پیشوایی و ریاست اسمی جامعه بابی و ادعای وصایت و جانشینی حضرت باب و نیز دعوی مظهریت میرزا یحیی و روش و رفتار نابخردانه و اعمال و کردار دشمنانه و ستیزه جویانه او به مناسبت مقال، سخن بمیان آمده است.

میرزا یحیی ازل سرانجام در سال ۱۳۳۰ هـ. ق. (۱۹۱۲ میلادی) در هشتاد و چهار سالگی در شهر فاماگوستا در جزیره قبرس دیده از جهان بریست در حالی که متظاهر به مسلمانی بود و به نام یک شاعر ایرانی خوانده می شد.

حضرت باب لقب «ازل» را به مناسبت برابری عددی «یحیی» به حساب ابجدی یعنی ۳۸، به میرزا یحیی اعطا کردند و ازلی ها او را حضرت ثمره خواندند.

حضرت بهاءالله درباره رنگ های مختلفه دنیا و تالی فاسد آن در لوح سلمان، از جمله درباره میرزا یحیی چنین می فرماید: «ای سلمان، جمیع عباد را رنگ های مختلفه دنیا از شاطی قدس ابهی منع نموده. مثلاً در نفس معروف که به محاربه برخاسته، ملاحظه نما. قسم به آفتاب افق معانی که لیلاً و نهراً طائف حولم بوده و در اسحار که در فراش بدم تلقاء رأس قائم بوده و آیات الله بر او القا می شد و در تمام لیل و نهار به خدمت قائم. و چون امر مرتفع شد و ملاحظه نمود اسمش مشهود، لون اسم و حب ریاست چنان اخذش نمود که از شاطی قدس احدیه محروم ماند. فوالذی نفسی بیده که در ابداع شبه این نفس در حب ریاست و جاه دیده نشده» (مجموعه الواح حضرت بهاءالله چاپ مصر ص ۱۴۹)

و ثالثاً در این گفتار مراد از «سید محمد»، سید محمد اصفهانی است که در آثار حضرت بهاءالله به «سامری» (که در موضوع دوم این مقاله شرح آن آمد) و در آثار حضرت ولی امرالله از جمله به «دجال خبیث»، نامیده شده است. نامبرده در اصفهان در مدرسه صدر به تحصیل اشتغال داشت و چون به خاطر روش و رفتار ناشایسته اش ملزم به ترک تحصیل گردید، پس از چندی نادم و پشیمان راهی کربلا شد و در آن شهر رحل اقامت افکند و در اثر معاشرت با بابیان در زمره اهل بیان در آمد. او در جاه طلبی و عناد مثل و ماندی نداشت و از نظر اخلاقی نیز پست و فرومایه بود و نسبت به حضرت بهاءالله رشک و حسد می ورزید.

هنگامی که میرزا یحیی در بغداد در پنهانی و خفا زندگی می کرد، با همدستی سید محمد اصفهانی که در کربلا ساکن بود، متفقاً با حضرت بهاءالله مخالفت و دشمنی آغاز کردند. و این دشمنی و مخالفت و ستیزه جویی و معاندت و فتنه و فساد در بغداد هم چنان ادامه یافت و روز به روز افزون گردید و در استانبول و ادرنه و سرانجام در عکا به اوج خود رسید.

به تشویق و تحریک و وسوسه و اغوای سید محمد اصفهانی، به شهادت قلم اعلی، میرزا یحیی ازل به آئین حضرت باب خیانت کرد و مدعی جانشینی و وصایت گردید و حتی به دعوی مظهریت نیز مبادرت ورزید. سید محمد اصفهانی که از سوی میرزا یحیی ازل از زمره «شهادای بیان» خوانده شده بود، به هنگام تبعید حضرت بهاءالله به عکا جزو تبعید شدگان همراه بود و در آن جا نیز هم چنان به فتنه و فساد و دشمنی و لجاج خود ادامه داد تا آن که سرانجام در سال چهارم ورود به عکا، یعنی در سال ۱۲۸۸ هـ. ق. (۱۸۷۱ میلادی) در جریان توطئه و اقدام خود سرانه و نابخردانه هفت نفر از بهائیان که از رفتار و کردار ناشایسته و ناهنجار او و همدستان ازلی اش به ستوه آمده بودند، به قتل رسید.

حضرت بهاءالله در لوح سلمان نازله در ادرنه چنین می فرماید: «ای سلمان، در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل به ندا آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البتّه به حرکت آیند. آن دو که ظاهر شدند و لکن عن قریب طیور لیل به دعوی ربوبیت و الوهیت بر خیزند» (مجموعه الواح چاپ مصر ص ۱۳۷)

و نیز حضرت ولی امرالله در توقیع قرن خطاب به احبای شرق چنین می فرماید: «به تحریک و دلالت آن وسواس خناس، ناقض عهد جمال علی اعلی علم اختلاف را بر افراخت و هیکل اعز ابهی را مسموم نمود و یکی از خدام را بر قتل مظهر معبود بگماشت، متحداً متفقاً به نشر اراجیف و اباطیل و نسبت های نالایقه و مفتریات عجیبه و ایقاد نائره فساد و فتنه در ادرنه و مدینه کبیره مشغول گشتند و افکار دولتیان را مشوش نمودند، آتش حرص و طمع افروخته گشت و الواح ناریه در بلاد منتشر شد. آن چه از قلم ابهی در

حین مهاجرت از عراق در الواح شتی نازل تحقّق یافت، سامری ظاهر شد عجل به ندا آمد نعاق ناعق اعظم مرتفع گشت فصل اکبر واقع شد سنین شداد چهره بگشود». (چاپ طهران - ۱۲۳ بدیع ص ۷۵ و ۷۶)

و رابعاً در این مقال مراد از «أَعْرَج» ملاً محمّد جعفر نراقی ازلی از دشمنان ستیزه جوی حضرت بهاء الله و از هواداران سرسخت میرزا یحیی است که شخص اخیر الذکر، او را هم از زمره «شهادی بیان» بر خوانده است. ناگفته نماند که حضرت باب در بیان فارسی امور اهل بیان و دلالت و راهنمایی آنان در رابطه با حجّت یعنی کتاب بیان و آیات مندرج در آن را پس از آن حضرت تا ظهور من یظهره الله به عهده «شهادی بیان» واگذار کرده اند و شهادی بیان در شریعت بیان در حکم علما در آئین اسلام اند و ایشانرا انذار می فرماید که مبادا در ظهور من یظهره الله بر او حکم نمایند همان گونه که علمای اسلام هنگام ظهور آن حضرت بر او حکم نمودند. (باب سوم از واحد دوم - باب شانزدهم از واحد ششم - باب نوزدهم از واحد هفتم - باب دوم از واحد نهم).

حضرت باب از جمله در باب سوم از واحد دوم چنین می فرماید: "ملخص این باب آن که از جانب خداوند بر کلّ ناس دو حجّت است آیات الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده و اول حجّت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است و ثانی حجّت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بطون حجّت است بر کلّ شیء من حیث لا یعلم أحدٌ و از برای او از حین غروب شهادی هست که ادلاء هستند بر حجّت باقیه که بیان باشد که ایشان به قول او که الآن نازل می کند حجّت می شوند تا یوم ظهور او (مراد: ظهور من یظهره الله است). و پل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را حجّت کرده به مثل آن که علمای امروز... خود را از قبل امام حکم می دانند و اسمائی که لایق نیست ایشان را به خود نسبت می دهند و اگر صادق می بودند در قول از کسی که به قول او اثبات ولایت و نبوت می شود محتجب نمی ماندند بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حقّ منافی با مقام ایشان هست به نسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده اند، فتوی هم علی الله داده...".

توضیح آن که واژه «أَعْرَج» در لغت به معنای: لنگ و شل و کسی که پایش بلنگد، آمده است و مؤثّث آن «عَرَجَاء» است (چه در انسان و چه در حیوان). و این لقب از آن رو به ملاً محمّد جعفر نراقی از قلم اعلی داده شده که نامبرده نه تنها از نظر روحانی پایش لنگش داشته بلکه از نظر جسمانی و ظاهری نیز چنین بوده است.

حضرت بهاء الله در لوحی درباره او چنین می فرماید: «و اذکّر الأعرج، إذ کان فی العراق أرسلنا إلیه الألواح و دعونا إلی الله العزیز المختار. إنّه أعرض عن الرّحمن بعد الذی أنزلنا علیه الآیات و أظهرنا له البینات علی شأنٍ أشرقت من أفقها شمس الحجّة و البرهان. فلما تمت حجّة ربّه علیه و عدناه بالعذاب و أخذناه بسُلطانٍ من عندنا ثم ترکناه آیهً لأولی الألباب. إنّه ادّعی فی حقّه أعظم عمّا ادّعی أول من کفر بالله و وعدّ الناس بظهوره فی هذه السنّة غافلاً عمّا قدر له من لدی الله المقتدر القهار» (اسرار الآثار جلد دوم ص ۱۶) مضمون بیان به فارسی: و بیاد آر «اعرج» را، هنگامی که در عراق بود الواحی برای او فرستادیم و او را به سوی خدا خواندیم. اما او از خدا روی بر تافت بعد از آن که آیات برای او نازل کردیم و بیّنات بر او ظاهر و آشکار ساختیم به گونه ای که آفتاب دلیل و برهان از افق آن آیات و بیّنات مشرق و تابان بود. پس از آن که حجّت و برهان پروردگار بر او تمام آمد، به عذاب او را وعده دادیم و با قدرت و اقتدار او را اخذ کردیم و از او شاهد و مثالی برای عبرت خردمندان برجای گذاشتیم. او درباره خود مقامی را ادّعا می کرد بزرگ تر از آن چه که میرزا یحیی ازل برای خویش ادّعا می کرد و مردم را در این سنه به ظهور خود وعده داده بود و غافل و بی خبر از آن چه که پروردگار برای او مقدر فرموده بود.

**موضوع نهم:** درباره این که به فرموده حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق: «نفسی به هادی بگوید که اگر اقل من ذره درایت می داشتی، شهادت می دادی که آن چه به اسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمه للامر بوده..... مصالح و حکم الهیه اقتضا نمود آن چه ظاهر شد و شهرت یافت».

مقصود حضرت بهاءالله در این بیان، مسئله چگونگی انتخاب میرزا یحیی، برادر ناتنی و سیزده سال کوچکترشان به عنوان قائد و رئیس اسمی بابیان از سوی حضرت باب و اشتها نام وی در السن و افواه است.

حضرت عبدالبهاء در «مقاله شخصی سیاح» در سبب و علت و به سخن دیگر در چگونگی و حکمت انتخاب و اشتها میرزا یحیی به این سمت چنین می فرماید: «بعد از فوت خاقان مغفور، محمد شاه، (بهاءالله) رجوع به طهران نمود و در سر مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملا عبد الکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود. و چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل، با ملا عبد الکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام، باب و بهاءالله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدید اند، پس چاره ای باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ از تعرض ناس ماند. و چون نظریه بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند، قرعه این فال را به نام برادر بهاءالله، میرزا یحیی، زدند. باری، به تأیید و تعلیم بهاءالله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند. و چون مخابرات سریه در میان بود، این رأی را باب به نهایت پسند نمود. باری، میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود. و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاءالله با وجود آن که معروف و مشهور بود، محفوظ و مصون ماند». (مقاله شخصی سیاح، چاپ آلمان، سال ۲۰۰۱ ص ۳۶ و ۳۷)

باری، رؤسای اهل بیان همه تلاش و کوششان این بود که اثبات نمایند که میرزا یحیی ازل وصی و جانشین حضرت باب بوده است با آن که آن حضرت به صراحت و روشنی در باب چهاردهم از واحد ششم کتاب بیان فارسی چنین می فرماید: «ذکر نبی و وصی در این کور نمی گردد».

حضرت بهاءالله در لوح به اعزاز حاجی نصیر قزوینی صادره در ادرنه مندرج در مجموعه الواح چاپ مصر ص ۱۹۱ و ۱۹۲ درباره وصایت و جانشینی میرزا یحیی چنین می فرماید: «تازه رؤسای بیان اراده نموده اند که امر وصایتی درست نمایند و به این اذکار خلقه عتیقه ناس را از منبع عز رحمانیه محروم سازند و حال آن که نقطه اولی مظهر قبلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده.... و این فضل در مرایا موجود مادامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کل مفقود و غیر مذکور. تالله الیوم مرایا محتجب مانده اند که سهل است، بلکه طور یون منصعق شده اند».

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع در این باره چنین می فرماید:

"حضرت باب در الواح و آثار مقدسه به هیچ وجه ذکر جانشین و وصی نفرمودند و از تعیین مبین کتاب خودداری نمودند، زیرا بشارات و وعود مبارکه نسبت به ظهور موعود به درجه ای روشن و صریح و دور مبارک به قدری کوتاه و محدود بود که به هیچ وجه به تعیین وصی و یا مبین کتاب احتیاج نمی رفت. تنها امری که طبق شهادت حضرت عبدالبهاء در کتاب مقاله سیاح بدان مبادرت گردید همانا تسمیه میرزا یحیی از طرف حضرت اعلی به عنوان مرجع اسمی اهل بیان است که به تأیید و صلاحدید حضرت بهاءالله

ویکی دیگر از مؤمنین شهیر صورت گرفت تا بدین وسیله انظار تا ظهور حضرت موعود متوجه شخص غائبی گردد و هیکل انور حضرت بهاء الله بتوانند با سکون و آرامش نسبی به تمشیت امور و اعلاء امر مقدسی که مورد توجه و تعلق خاطر مبارکشان بود اقدام فرمایند" (چاپ کانادا ص ۸۹)

### بخش دوم: «درباره پاسخ به پرسش های عبد الرزاق»

حضرت بهاء الله پس از بیان این مقدمه و پیش درآمد مبسوط و پند آموز و روشنگرانه به اهل بیان و هدایت و راهنمایی آنان در عرفان و شناسایی حقایق و راستی ظهورشان به عنوان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ»، به یک یک پرسش های چهارگانه ملا عبد الرزاق به شرح زیر، پاسخ عنایت می فرماید:

#### پرسش اول: «در فرق قائم و قیوم؟»

قائم در لغت به معنی: موجود - ایستاده - برپا - و نیز: آن که هستی و وجودش به دیگری وابسته و منوط است، آمده است. و «قیوم» در لغت به معنی: قائم به ذات - قائم به نفس - آن که هستی و وجودش به دیگری وابسته نیست - کسی که آغازی برای او نیست - پاینده و هم چنین: نامی از نام های خداوند، آمده است.

در این جا دو واژه قائم و قیوم، اشاره به بیان حضرت نقطه اولی است در کتاب بیان عربی باب پانزدهم از واحد ششم که می فرماید: «فَلْتَقُومَنَّ أَنْتُمْ كُلُّكُمْ أَجْمَعُونَ إِذَا تَسَمَعَنَّ ذِكْرَ مَنْ نُظِّهْرُهُ بِاسْمِ الْقَائِمِ وَلْتَرَاقِبَنَّ فَرْقَ الْقَائِمِ وَالْقَيُّومِ ثُمَّ فِي سَنَةِ التَّسْعِ كُلِّ خَيْرٍ تُدْرِكُونَ» (مضمون بیان به فارسی: ای اهل بیان، هرگاه نام کسی را که ما او را به اسم قائم ظاهر خواهیم نمود، شنیدید، همگی بپاخیزید و مواظب و مراقب فرق قائم و قیوم باشید. و در سال نه همه خوبی را ادراک نمائید.

حضرت نقطه اولی هم چنین در توفیق ملا عبد الکریم قزوینی معروف به میرزا احمد کاتب درباره فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم چنین می فرماید: «مِنْ أَوْلِ ذَلِكَ الْأَمْرِ إِلَى قَبْلِ أَنْ يَكْمُلَ تِسْعَةٌ، كَيِّنُونَ الْخَلْقَ لَمْ تَظْهَرُوا وَإِنَّ كُلَّ مَا قَدْ رَأَيْتَ مِنَ النُّطْفَةِ إِلَى مَا كَسَوْنَاهُ لِحْمًا ثُمَّ أَصْبِرْ حَتَّى تَشْهَدَ خَلْقَ الْآخِرِ إِذَا قُلَّ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. وَأَشْهَدُ أَنَّ فَرْقَ الْقَائِمِ وَالْقَيُّومِ عَدَدُ تِسْعَةٍ، ذَلِكَ مَا تَكْمُلَنَّ الْكَيِّنُونِيَّاتُ فِي مَقَاعِدِهِنَّ، ذَلِكَ فَرْقٌ بَيْنَ كُلِّ أَعْظَمٍ وَعَظِيمٍ» (مضمون بیان به فارسی: از آغاز این امر تا پیش از نه سال کامل، حقایق و کینونات خلق آشکار و ظاهر نخواهند شد. و همه آن چه را که تو تا کنون دیده ای، از مرحله نطفه است تا زمانی که آن را با گوشت پوشانیده ایم. پس صبر کن تا خلق جدید را مشاهده نمایی. در این وقت بگو: پاک و منزّه است خداوندی که بهترین آفریدگان است. و شهادت می دهیم که فرق قائم و قیوم در عدد نه است و کینونات خلق تا قبل از انقضای این مدت در وجود خود تکمیل نخواهند شد. این است فرق بین هر اعظم و عظیمی.

توضیح آن که در قرآن، سوره مؤمنون آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ رشد و نمو تدریجی جنینی انسان را قبل از آمدن به این دنیا، به پنج مرحله تقسیم می نماید که عبارتند از:

۱- مرحله نطفه.

۲- مرحله علقه، یعنی: مرحله تبدیل نطفه به یک تکه خون بسته.

۳- مرحله مضغه، یعنی: مرحله تبدیل خون بسته به یک گوشت پاره.

۴- مرحله عظام، یعنی: مرحله تبدیل گوشت پاره به یک قطعه استخوان.

۵- مرحلهٔ اِکساء لحم، یعنی: مرحلهٔ پوشانیدن استخوان با گوشت است.

و سرانجام پس از این مراحل رشد و نمو در مدت ۹ ماه، نطفهٔ انسان به موجودی با گوشت و استخوان تبدیل میشود و برای انتقال از عالم جنینی به این عالم و خلق دیگری یا خلق جدید شدن، آماده می‌گردد. همین گونه شریعت بیان دورهٔ رشد و نمو جنینی اهل بیان است که پس از سپری شدن ۹ سال فرجه بین دو ظهور، اهل بیان بتوانند آمادگی پذیرفتن امر حضرت بهاءالله را پیدا کنند و در اثر ایمان، خلق آخریا خلق جدید شوند.

باری، حضرت بهاءالله در پاسخ به این پرسش در هشت صفحه بیش از پنج صفحه به عربی و کمتر از سه صفحه به فارسی، مطالبی بیان می‌فرماید که چکیدهٔ بخش عربی آن به فارسی این است: فرق این دو اسم همان فرقی است که در دو واژهٔ اعظم و عظیم دیده می‌شود. و این مطلبی است که حضرت نقطهٔ اولی بیان فرموده و ما نیز در کتاب بدیع شرحی دربارهٔ آن نوشته ایم. مقصود حضرت باب از این گفتار این بوده که اهل بیان را آگاه و هوشیار نماید که کسی که در آینده ظاهر خواهد شد، بزرگ تر است از کسی که هم اکنون ظاهر شده و اوست قیوم بر قائم. در این هنگام قائم از عالم بالا ندا می‌نماید که ای اهل بیان، سوگند به خدا، این همان قیوم است که با قدرت آشکار هویدا آمده و این همان اسم اعظم است که در برابرش هر اعظم و عظیمی پیشانی بر خاک نهاده است! آیا روشن تر از آن چه که در کتاب بیان دربارهٔ این ظهور نازل شده، چیز دیگری می‌توان اندیشید؟ با این همه بینید که این مشرکان چه ها که کرده اند! سوگند به خدا، که این همان جمال معلوم است که به او ظاهر و آشکار گردید آن چه که در لوح مسطور مرقوم است. ای اهل بیان، مبادا به شخص موهوم (مراد: میرزا یحیی) که از لقای جمال معلوم و آیات و بینات او سرباز زده و از زمرهٔ مشرکان در کتاب الهی شمرده شده، تمسک جوئید.

باری، مراد حضرت باب از این بیان اعظمت ظهور من یظهره الله بر ظهور خود و علو و برتری اسم اعظم بر همهٔ اسماء و عظمت و اقتدار او بر همهٔ اشیاء، بوده است. و ظهورش را بالاتر از آن دانسته که به گفتاری شناخته شود و یا با فکر و اندیشه ای ادراک گردد. چه والا و ارجمند است این «قیوم» که به واسطهٔ او حجاب وهم و گمان دریده شد و آن چه از دیدگان پوشیده و مستور بود مکشوف گردید و ختم رحیق مختوم گشوده گشت. قسم به خدا که کتاب بیان در این حین گریان و نالان زبان به راز و نیاز آرد که ای پروردگار، مرا برای ستایش و نیایش و شناسایی مظهر ظهورت از آسمان مشیت و اراده نازل کردی و قائم بر امرت نیز اهل بیان را به روشنی و وضوح دستور فرمود که مبادا به من و آن چه در من نوشته شده، از جمال قیوم محروم و محجوب بمانند. با این همه، اهل بیان آن چه را که در اثبات راستی و حقیقت و ارتفاع و اعلائی نامت در من نوشته آمده، تحریف کرده و از تو و آیات تو روی بر تافته و مرا سپر خود ساخته و به تو اعتراض کرده و می‌کنند. ای کاش مرا نازل نمی‌کردی و نامی از من نمی‌بردی! قسم به عظمت و بزرگی تو که اگر مرا محو و نابود سازی هر آینه نیکوتر است از این که موجود باشم و کسانی که بر اذیت و آزار تو بپاخاسته و برای تو خواسته اند آن چه خواسته اند، بتوانند مرا بخوانند!

اینک بیان را از فراز تبیان به نشیب این جهان می‌آوریم و در فرق دو کلمهٔ قائم و قیوم به حسب اعداد سخن می‌گوییم. فرق قائم و قیوم در عدد، چهارده است (توضیح آن که به حساب ابعاد: «قائم» برابر است با ۱۴۲ و «قیوم» برابر است با ۱۵۶ و تفاوت این دو عدد، چهارده است) و این برابر است با کلمهٔ «بهاء» اگر همزهٔ آن را شش بشماریم از آن جایی که همزه به شکل عدد «۶» از اعداد هندسی است.

و چنان چه «قائم» را «قائم» بخوانیم، در این صورت فرق را از نظر عددی، پنج یابیم (قائم برابر است با ۱۵۱ و قیوم برابر است با ۱۵۶) و آن برابر است با عدد حرف «هاء» در کلمه «بهاء» و در این مقام قیوم بر عرش اسم قائم می نشیند. و اگر همزه «قائم» را به حسب ارقام هندسی شش بشمریم، فرق قائم و قیوم از نظر عددی «نه» خواهد گردید (قائم برابر است با ۱۴۷ و قیوم برابر است با ۱۵۶) که در نتیجه با حساب ابجدی کلمه «بهاء» مساوی خواهد شد یعنی «بهاء الله». و افزون بر این، مقصود حضرت نقطه اولی از ذکر عدد «نه»، بیان ظهور موعود است در سال ۹ از ظهور نقطه بیان. باری، حضرت بهاء الله در سه صفحه آخر پاسخ به پرسش اول به زبان فارسی، ملا عبد الرزاق را مخاطب ساخته و از جمله چنین می فرماید:

"بدان مقصود نقطه اولی از فرق قائم و قیوم و اعظم و عظیم، اعظمت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیومت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظیم در عدد، ظهور تسع بوده... و این اعظمت و قیومت در این ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر. مثلاً مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او به اسم «بهاء» ظاهر". (توضیح آن که: به حساب ابجدی، «اعظم» برابر است با ۱۰۱۱ و «عظیم» برابر است با ۱۰۲۰ و تفاوت این دو عدد «نه» است که مطابق است با حساب ابجدی کلمه «بهاء» یعنی حضرت بهاء الله و هم چنین اشاره است به ظهور خفی آن حضرت در سیاه چال طهران در سال «نه» از ظهور نقطه بیان). و نیز می فرماید: «و این تسعه را ایام فرجه ما بین ظهورین قرار فرموده اند تا کینوناتی که از شمس عظیم متجلی شده مستعد شوند از برای ظهور نیر اعظم که در سنه تسع کلّ به آن موعود بوده اند.....»

**پرسش دوم:** «بنی نوع انسانی بعد از موت ظاهری..... آیا همین تعیین و تشخیص و ادراک و شعوری که قبل از موت در او موجود است، بعد از موت هم باقی است یا زائل می شود؟

حضرت بهاء الله در پاسخ به این پرسش ضمن سه صفحه به زبان فارسی شرحی بیان می کنند و از جمله چنین می فرمایند: «روح در رتبه خود قائم و مستقر است و این که در مریض ضعف مشاهده می شود، به واسطه اسباب مانعه بوده و الا در اصل، ضعف به روح راجع نه... مریض در حالت مرض، ظهور قدرت و قوت روح به سبب اسباب حائله، ممنوع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن به قدرت و قوت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه..... مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حدید واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آن که در مقام خود روشن بوده. در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائید که در رتبه خود روشن و مضیء است و لکن نظر به سحاب حائله، نور او ضعیف مشاهده می شود. و همین آفتاب را روح انسانی ملاحظه فرمائید و جمیع اشیاء را بدن او که جمیع بدن به افاضه و اشراق آن نور روشن و مضیء و لکن این مادامی است که اسباب مانعه حائله منع ننماید و حجاب نشود و بعد از حجاب، ظهور نور شمس ضعیف مشاهده می شود. چنان چه ایامی که غمام حائل است اگر چه ارض به نور شمس روشن است و لکن آن روشنی ضعیف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب، انوار شمس به کمال ظهور مشهود و در دو حالت، شمس در رتبه خود علی حد واحد بوده. هم چنین آفتاب نفوس که به اسم روح مذکور شده و می شود. و هم چنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آن که در شجر است به شانی ضعیف که ابداً مشاهده نمی شود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید، ذره ای از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر به طراز بدیع و قوت منیع ظاهر..... و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف می شود.....»

### پرسش سوم: از چگونگی خلق؟

حضرت بهاء الله در پاسخ به این پرسش در ضمن دو صفحه و نیم توضیحی می دهند و از جمله چنین می فرمایند: «بدان که لم یزل خلق بوده و لا یزال خواهد بود. لا لِأَوَّلِهِ بَدَايَةٌ وَلَا لِآخِرِهِ نِهَائَةٌ اسْمُ الْخَالِقِ بِنَفْسِهِ يَطْلُبُ الْمَخْلُوقَ وَكَذَلِكَ اسْمُ الرَّبِّ يَقْتَضِي الْمَرْبُوبَ. و این که در کلمات قبل ذکر شده: كَانَ إِلَهًا وَلَا مَأْلُوهٌ وَرَبًّا وَلَا مَرْبُوبٌ..... این همان کلمه است که می فرماید: «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ وَ يَكُونُ بِمِثْلِ مَا قَدْ كَانَ» (حدیث). و هر ذی بصری شهادت می دهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود، یعنی آن ساحت مقدّس است از ما سوی و آن چه در رتبه ممکن ذکر می شود محدود است به حدودات امکانیه و حقّ مقدّس از آن، لم یزل بوده و نبوده با او احدی..... مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیّه. قبل از آن که آن ذات قدم خود را بشناساند و به کلمه امریه تنطق فرماید، عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه، چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یُصَدِّقُ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ می شود..... لذا نفی وجود از کلّ می شود چه که تحقّق وجود در رتبه اولی بعد از تحقّق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقّق و فنای کلّ شیء ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء كَانَ رَبًّا وَلَا مَرْبُوبَ. و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیه بر عرش رحمانیه مَنْ أَقْبَلَ إِلَيْهِ فَهُوَ مَرْبُوبٌ وَمَخْلُوقٌ وَمَعْلُومٌ. ادراک این مقامات منوط به عرفان عباد است. بصیر خبیر لم یزل یشهد بانّه موجود و غیره مفقود إلهٌ و لا مألوهٌ معه و ربٌّ و لا مربوبٌ عنده. كَانَ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ وَ يَكُونُ بِمِثْلِ مَا قَدْ كَانَ.....»

حضرت عبدالبهاء درباره این که جهان هستی را نه آغازی است و نه انجामी و نیز وجود و عدم، اموری است نسبی و اضافی، از جمله چنین می فرماید: "نفس اسماء و صفات الوهیت مقتضی وجود کائنات است... ربّ بی مربوب تصوّر نشود... خالق بی مخلوق ممکن نگردد... زیرا جمیع اسماء و صفات الهیه مستدعی وجود کائنات است. اگر وقتی تصوّر شود که کائناتی ابداً وجود نداشته است، این تصوّر انکار الوهیت الهیه است... چون ذات احدیت یعنی وجود الهی ازلی است سرمدی است یعنی لا اوّل له و لا آخر له است، البته عالم وجود، یعنی این کون نامتناهی را نیز بدایت نبوده و نیست. بلی ممکن است جزئی از اجزاء ممکنات یعنی کره ای از کرات تازه احداث شود یا این که متلاشی گردد، اما سائر کره های نامتناهی موجود است، عالم وجود بهم نمی خورد، منقرض نمی شود، بلکه وجود باقی و برقرار است... وجود و عدم هر دو اضافی است. اگر گفته شود که فلان شیء از عدم وجود یافت، مقصود عدم محض نیست یعنی حال قدیم بالنسبه به حال حاضر عدم بود چه که عدم محض وجود نیابد، زیرا استعداد وجود ندارد. انسان موجود است، جماد نیز موجود است، اما جماد بالنسبه به وجود انسان عدم است. زیرا جسم انسان چون معدوم گردد خاک و جماد شود و چون خاک به عالم انسان آید و آن جسم مرده زنده شود، انسان موجود گردد... انسان و خاک هر دو موجود لکن وجود جمادی کجا و وجود انسانی کجا؟ آن بالنسبه به این عدم است. همین طور وجود خلق نسبت به وجود حق عدم است. پس هر چند عالم کون هستی دارد ولی نسبت به حق عدم است..." (مفروضات - چاپ هلند صص ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۲۰۷)

### پرسش چهارم: چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه، در کتب تواریخ نیست؟

حضرت بهاء الله در پاسخ به این پرسش در ضمن سه صفحه و نیم مطالبی بیان می کنند و از جمله چنین می فرمایند «عدم ذکر، دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست، نظر به طول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده. و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر، قواعد تحریر



ورسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود، قسم دیگر معمول بوده..... حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطیّه مختلف شده تا چه رسد به قبل از آدم. «

« مقصود از این بیانات آن که لم یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سویه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اولیّه مبعوث شده اند و خلق را به حقّ دعوت فرموده اند و لکن نظر به اختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده..... و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور. بعضی از هشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده هزار سال.... انشاء الله باید به منظر اکبر ناظر شد و توجّه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت..... »

حضرت باب در کتاب بیان فارسی درباره ادوار و پیامبران پیش از "آدم" چنین می فرماید...: مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود (مراد: موعود بیان، من یظهره الله) الّا در علوّ توحید و سموّ تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علماً و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست می دارد افتده ئی که دلالت نکند الّا علی الله و بر حبّ او و ارواح و نفوس و اجسادى که دلالت نکنند الّا بر حروف حیّ او که همان است حروف حیّ بیان و همان بوده بعینه حروف حیّ فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء الی آن ینتهی الی کتاب آدم إذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان از عمر این عالم نگذشته الّا دوازده هزار و دو بیست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم ما لا نهاییه بوده و غیر از خداوند کسی مُحصی آن نبوده و نیست... ( باب سیزدهم از واحد سوم)

از حوادث کلیّه و احوال و امور عظیمه

حضرت عبدالبهاء نیز درباره ادوار آفاقی و انفسی و تغییر و دگرگونی آن چنین می فرماید: "عالم وجود کلّی را چه در آفاق و چه در انفس دوری از حوادث کلیّه و احوال و امور عظیمه است. چون دوره منتهی شود، دوره جدید ابتدا گردد و دوره قدیم از وقوع حوادث عظیمه بکلی فراموش شود که ابداً خبری و اثری از آن نماند چنان که ملاحظه می نمائید که از بیست هزار سال پیش ابداً خبری نیست و حال آن که... عمران این کره ارض بسیار قدیم است نه یکصد هزار نه دو بیست هزار نه یک میلیون نه دو میلیون سال، بسیار قدیم است و بکلی آثار و اخبار قدیم منقطع. و هم چنین هر یک از مظاهر ظهور الهیّه را دوری است، زمانی که در آن دوره احکام و شریعتش جاری و ساری است. چون دور او به ظهور مظهر جدید منتهی شود، دوره جدید ابتدا گردد... (مفاهضات - چاپ هلند - سال ۱۹۰۸ میلادی - ص ۱۲۱)

علاءالدین قدس جورابچی - آپریل ۲۰۰۵